

عادت



میترا رحیم‌زاده
آموزگار پایه‌ی ششم ابتدایی،
استان اصفهان، فولادشهر

لیوان چای در دستش بود. رابط مشاور مدرسه گفت: «همکاران گرامی، در کلاس‌هایتان، درباره‌ی اعتیاد هم صحبت کنید.» همان‌طور که استکان چای را به لبش نزدیک می‌کرد، زبل خان مغزش شروع به حرف زدن کرد: «مگر برای بچه‌های دبستان هم درباره‌ی اعتیاد صحبت می‌کنند؟! این بچه‌ها سن پایینی دارند. چگونه باید این موضوع را با آن‌ها مطرح کنیم؟»

خانم معلم از جای خود بلند شد. استکان چای خود را شست و همین‌طور که با زبل خان مغزش حرف می‌زد، از پله‌ها بالا رفت و وارد کلاس شد. طبق معمول بچه‌ها از در و دیوار کلاس بالا می‌رفتند. معلمشان را که دیدند، سر جایشان نشستند. خانم معلم جلو کلاس با حالتی جدی ایستاد و گفت: «نگار شما به سروصدا و شلوغی عادت کرده‌اید! ترک عادت برایتان موجب مرض است.» مازیک را برداشت و همین ضرب‌المثل را بزرگ پای تابلو نوشت: «ترک عادت موجب مرض است.»

زبل خان مغزش کار خودش را انجام داده بود. بلند گفت: «کسی می‌داند داستان پشت این ضرب‌المثل چیست؟» یکی از بچه‌های ته کلاس با تمسخر گفت: «جازه خانم، اگر ما حرف نزنیم، مرض می‌گیریم.» همه خندیدند. خانم معلم گفت: «حالا که داستانش را نمی‌دانید، پس خوب گوش دهید تا داستانش را که از کتاب «امثال و حکم» دهخداست، برایتان بگویم.» بعد این‌طوری ادامه داد:

«روزگاری یک خر و یک شتر به‌طور آزادانه با هم زندگی می‌کردند. نیمه شبی، در حال چریدن علف، حواسشان نبود که وارد آبادی انسان‌ها شدند. شتر چون متوجه خطر گردید، رو به خر کرد و گفت: ای خر، خواهش می‌کنم سکوت اختیار کن تا از معرکه دور شویم. مبادا انسان‌ها به حضورمان پی ببرند. خر گفت:

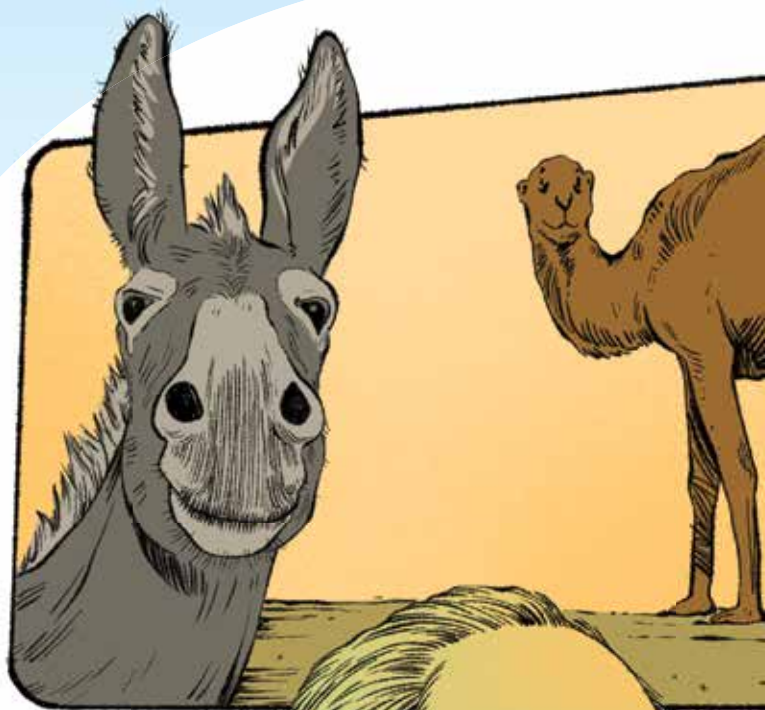
درست همین ساعت، عادت نعره‌سردادن من است. شتر التماس کرد که امشب نعره‌کردن را بی‌خیال گردد تا مبادا به دست انسان‌ها بیفتند. خر گفت: متأسفم دوست عزیز، من عادت دارم همین ساعت نعره کنم و خودت می‌دانی ترک عادت موجب مرض است و هلاکت جان!

پس خر بی‌محابا نعره‌های دلخراش بر می‌داشت. از قضا کاروانی که در آن موقع از آن آبادی می‌گذشت، متوجه حضور آنان گردید و آدمیان هر دو را گرفتند و در صف چارپایان بارکش گذاشتند.

صبح روز بعد در مسیر راه، آبی عمیق پیش آمد که عبور از آن برای خر میسر نبود. پس خر را بر شتر نشانیده و شتر را به آب راندند. چون شتر به عمق آب رسید، شروع به دویدن کرد.

خر گفت: ای شتر، چه می‌کنی؟ نکن رفیق و گرنه می‌افتم و غرق می‌شوم. شتر گفت: خر جان، من عادت دارم در آب تکان بخورم. ترک عادت هم موجب مرض و هلاکت است. خر بیچاره هرچه التماس کرد، اما شتر اهمیتی نداد.

شتر با جنبشی دیگر خر را از پشت بینداخت و در آب غرق ساخت. شتر با خود



گفت: رفاقت با خر عاقبتی جز این نخواهد داشت. هم خود را هلاک کرد، هم مرا به بند کشید.»

بعد از تمام شدن داستان، خانم معلم پرسید: «بچه‌ها، از این داستان چه چیزی یاد گرفتید؟» از انتهای کلاس یکی گفت: «خانم، من یاد گرفتم که با خر رفاقت نکنم.» صدای خنده‌ی بچه‌ها تمام کلاس را پر کرد. یکتا که همیشه و در همه حال مشغول کار با نقاشی‌های خودساخته‌اش بود، گفت: «خانم، خروس ما هم عادت دارد کله‌ی سحر ما را زابراه کند.» باز خنده‌ی بچه‌ها فضا را پر کرد. نگار بلند شد و در حالی که عینک برعکسش را درست می‌کرد، گفت: «خانم، مادر من به خوردن دارو عادت دارد. مادرم می‌گوید: اگر شبی دارو نخورم، خوابم نمی‌برد.» زهرا با چشم‌های ریز کرده گفت: «خانم، همه‌ی عادت‌ها که بد نیستند؛ مثل غذاخوردن با دهان بسته.»

خانم معلم به نشانه‌ی رضایت سرش را تکان داد و گفت: «بله، عادت‌های خوب داریم و عادت‌های نادرست. عادت خوب مثل وقتی که ما یاد می‌گیریم در سلام کردن از دیگران پیشی بگیریم و عادت نادرست مثل زمانی که ما به خوردن داروهای شیمیایی وابسته شویم. افراد می‌بایست هنگام تصمیم‌گیری برای انجام هر کاری شرایط و نتایج آن را در نظر بگیرند.» نگار مصمم گفت: «درست است، مادر بزرگ من اگر می‌دانست که برای خواب، به خوردن دارو وابسته می‌شود، مطمئناً دنبال راه‌حل دیگری می‌رفت.» خانم معلم گفت: «کاملاً درست است. پس همه‌ی ما باید مراقب غذاها و موادی که مصرف می‌کنیم باشیم و اطلاعات کامل در موردشان داشته باشیم.» زنگ تفریح خورد و بچه‌ها درحالی که ضرب‌المثل «ترک عادت موجب مرض است» را زیر لب تکرار می‌کردند، ولوله‌کنان بیرون پریدند.

